

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

می‌فرماید: «

«۱؛ ما بنی آدم را گرامی داشتیم و در دریا و خشکی حملشان کردیم و از پاکیزه‌ها روزی‌شان دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم. «كَرَمْنَا» از باب تفعیل است، به معنای تکریم کردیم. «طیبات» هم یعنی غذاهای پاک و پاکیزه. «فَضَّلْنَا» هم به معنای برتری دادن و تفضیل دادن است. اولاً چرا اینجا فرمود: «
 نفرمود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا الْإِنْسَانَ؟» یا «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا الْبَشَرَ؟» این را قبلاً عرض کردیم که برای این آدمی زاد سه عنوان در قرآن آمده است. عنوان اول، کلمه «انسان» است که هر کجا قرآن کریم این عنوان را آورده است جنبه طبیعت‌های سوء او را عنوان کرده و او را نکوهش نموده است. یکی هم کلمه «بشر» است که هر جا آورده، نماد غرائز انسان است؛ خورد و خواب و سایر غرائز و قرآن در مواجهه با این کلمه نه مدح نموده و نه مذمت. یکی هم کلمه «بنی آدم» است؛ بنی آدم را هر کجا آورده یا با تکریم است یا با اشفاق (با دلسوزی)، با نصیحت مهربانانه و این «بنی آدم» نماد فطرت انسانی است، فطرت خداجوی. یکی دیگر از نکاتی که می‌تواند اینجا مطرح شود این است که شاید به این اشاره کند که اگر ما به انسان‌ها لطف کردیم چون اولاد حضرت آدم^(ع) هستند. آدم اولین انسان ارزشمند و پیامبر الهی و انسان معصوم و خداپرست و موحد بود. خدا هم به پاس پاکی و خوبی او اولادش را گرامی داشت. «

است که جمع سالم مذکر است و وقتی به یک کلمه اضافه می‌شود، نونش می‌افتد و دیگر نمی‌گوییم: «بنین آدم»، بلکه می‌گوییم: بنی آدم. بنی آدم یعنی پسران آدم، مثل بنی اسرائیل. یعنی پسران حضرت یعقوب^(ع). حالا چرا پسران را گفت؟ چرا دختران و زنان را نگفت؟ اصطلاحاً می‌گویند: از باب تغلیب. یعنی هر جا دو کلمه باشد که مثلاً از نظر جنسیت مغایر باشند و بخواهند جمع یا تثنیه بیاورند، آن که بیشتر غلبه در کلام و تکلم دارد را اساس قرار می‌دهند. در محاورات عرب الفاظ را بیشتر به صورت مذکر می‌آوردند، لذا اینجا از باب تغلیب گفته شده بنی آدم. در جاهای دیگر هم داریم. مثلاً در تثنیه عمر و ابوبکر را می‌گویند: عمرین. چون تلفظ عمر راحت است. یا حسن و حسین را می‌گویند: حسنین. یا شمس و قمر را می‌گویند: قمرین. به این تثنیه از باب تغلیب می‌گویند. پس این جا مراد این نیست که فقط پسران حضرت آدم را گرامی داشتیم؛ بلکه دختران و زنان را هم شامل می‌شود.

تکریم چگونه و به چه صورت است و خدا چگونه اولاد آدم^(ع) را گرامی داشته است؟ از نظر دنیایی این است که روزی پاکیزه به آنها داده است، همان طور که در این آیه هم آمده است. یکی از تکریم‌های الهی این است که قدرت تصرف در دریا و خشکی به آنها داده که با لفظ «

پیامبران و وحی و نبوت هدایت کرده است، به آنها عقل داده است؛ این‌ها تکریم الهی است. مصادیقش را شما می‌توانید پیدا کنید. هر نعمتی که می‌تواند انسان را بالا ببرد و بر ارزش او بیفزاید، تکریم الهی است. یک نکته اینکه احکام دین خدا موجب تکریم است. قوانین بشری ویژگی‌هایی دارد و قوانین الهی هم ویژگی‌هایی دیگر. یکی از ویژگی‌های قوانین بشری این است که باعث تحقیر انسان است. نمونه‌ای هم بیان کردیم که در کشورهای اروپایی و در کشور آمریکا وصیت محدودیتی ندارد؛ یعنی یک شخص ثروتمندی می‌تواند اموالش را برای سگش به ارث بگذارد. کما اینکه در آمریکا چنین اتفاقی افتاده است و در این چند دهه اخیر سگ‌های ثروتمندی پیدا شده بودند که چندین نوکر از انسان‌ها داشتند. راننده و آشپز و کارمند و حقوق‌بگیر و... که این تحقیر انسان است! یا بعضی از احکام دیگری که بیان آن خجالت‌آور است. اما اسلام دینی است که انسان را تکریم می‌کند. بسیاری از غذاهایی که بر انسان حرام شده به خاطر خبث آن است و چه بسا ضرر جسمی و بهداشتی نداشته اما از نظر بهداشت روحی و روانی و شخصیتی ضرر داشته است. اسلام آن را تحریم کرده است. می‌فرماید: «...»

«...! اسلام بر این‌ها حلال می‌کند روزی‌های پاکیزه را و بر آنها خبائث را تحریم می‌کند؛ چون خبیث است. به صرف این که یک غذا و یک چیز خوردنی حالت خبیث پیدا کرده و عنوان خبیث برای آن صدق کرد اسلام آن را حرام می‌کند، ولو اینکه از نظر بهداشت جسمی ضرری هم نداشته باشد.
قرآن در این جا سه فضیلت را بیان کرده است. بعد از اینکه فرمود:»

«؛ با توجه به اینکه خود» و « و « و «، مصادیق

و نمونه‌های تکریمند، به این می‌گویند: ذکر خاص بعد از عام. گاهی در قرآن کریم یک حکمی به صورت خبری یا به صورت انشائی آمده. بعد دوباره بعد از آن یک مورد خاصی و یا جزئی از آن حکم عام ذکر شده است به خاطر اهمیت آن جزء. مثلاً می‌فرماید:»

«؛ و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند. نماز گذاردن هم ذکر خداست. این که می‌فرماید: ذکر خدا کرد و نماز گذارد، نماز به خاطر اهمیت ویژه و جایگاه خاصی که دارد بعد از عنوان عام ذکر، دوباره به صورت خاص ذکر شده است. به این می‌گویند: ذکر خاص بعد از عام. به چه جهت؟ به خاطر اهمیت نماز. یا در سوره حجرات می‌فرماید:»

«...؛ قومی قوم دیگر را مسخره نکنند چه بسا اینکه آن قوم مسخره شده بهتر از مسخره‌کننده باشد. زنان هم یکدیگر را مسخره نکنند. وقتی فرمود قومی قوم دیگر را مسخره نکنند شامل زنان هم می‌شود؛ چرا دوباره زنان را جداگانه ذکر کرد؟ به این می‌گویند: ذکر خاص بعد از عام. علت اینکه زنان را ذکر کرد این است: ۱- زنان بیشتر در معرض تمسخر یکدیگر هستند؛ ۲- شخصیتشان آسیب‌پذیرتر است و ۳- اگر شخصیتشان آسیب دید جبران‌ش مشکل‌تر و آثارش شکننده‌تر است. اگر به مردی تهمتی خورد می‌تواند راحت جبران‌ش کند اما اگر زنی عیبی و تهمتی متوجه‌اش شد چه بسا که از نظر شخصیتی به کلی ساقط شود. بنابراین وقتی که به صورت عمومی فرمود:»

« در ادامه می‌گوید:»

« این که فرمود:»

«؛ ما بنی آدم را گرامی داشتیم.

مصادق‌های کرامت چیست؟ امور زیادی است. یکی هم این است که خدا از پاکیزه‌ها روزیشان داده است. آنها را بر دریا و خشکی مسلط کرده است. بر بسیاری از مخلوقات و یا بر مخلوقات بسیار برتریشان داده است. اینها را به صورت خاص بیان کرده است. شاید هم علت آن این بود که چون مخاطب این آیه عموم انسان‌ها هستند و عموم بنی آدم هستند، خواست بیشتر نعمت‌های مادی را و نعمت‌های ظاهری را به یاد آنها آورد. چون آنها اذعان به نعمت‌های معنوی و باطنی ندارند. اصلاً وجود انبیاء را مزاحم می‌دانند چه برسد به این که بخواهند نعمت حسابش کنند و یا برترین نعمت بدانند.

اینکه فرمود:»...»

«؛ ما بر تریشان دادیم بر کثیری بر آنچه آفریدیم. برتری دادنی! این به

دو صورت ترجمه کرده‌اند: یک ترجمه اینگونه است؛ تفضیل دادیم آنها را بر بسیاری از آنچه آفریدیم. اگر اینگونه ترجمه کنیم مراد این است که ما بنی آدم را بر یک تعداد زیادی از مخلوقات برتری دادیم و نه بر همه‌شان. ممکن است مخلوقاتی هم پیدا شوند که بهتر از بنی آدم و افضل بر بنی آدم باشند. ترجمه دوم اینگونه است، بنی آدم را تفضیل دادیم بر مخلوقات بسیارمان، (نه بر بسیاری از مخلوقات مان). اگر اینگونه ترجمه کنیم در این صورت می‌شود بر جمیع مخلوقات. این دو ترجمه است و هر کدام هم طرفدارانی دارد. این از آیاتی است که بین مفسران اختلاف زیادی ایجاد کرده است و من بحث آن را در جلسات قبل عرض کردم. عده‌ای گفتند: بنی آدم مطلقاً بر جمیع مخلوقات برترند. عده‌ای هم نگاه کردند به کار و کردارهای این آدمی‌زاد و و دیدند که خیلی از کارهای زشت انسان‌ها کردند که باعث سرافکندگی و سرشکستگی ابناء بنی آدم است. اینها آمدند و گفتند: نه! همان ترجمه اولی درست است، یعنی بر کثیری از مخلوقات. حتی مطابق این ترجمه نمی‌توان گفت بر اکثر مخلوقات (بر کثیر). کثیر

۱- اعراف آیه ۱۵۷

۲- اعلی آیه ۱۵

۳- حجرات آیه ۱۱

هم ممکن است اقل باشد. ممکن است ۴۰٪. چهل درصد هم خیلی می‌شود. ممکن است ده درصد باشد. زمخشری از همه تندتر و داغ‌تر به کسانی که گفتند: انسان برترین مخلوق است تاخته و آنها را طرفداران قوم لوط معرفی کرده است. اولاً ما باید معلوم کنیم که این تفضیلی که خداوند فرموده است مطلق است و یا مقید (در امور مادی). چون در آیه چیزهایی که ذکر کرد امور مادی بودند. « و به تبعش » « هم می‌تواند در همان مایه‌ها باشد.

پس بنابراین بحث مسابقه برتری آدم و ملائکه موضوعش منتفی خواهد شد. چون ملائکه اصلاً نیازی به دنیا ندارند و این تفضیلی هم خداوند در این جا گفته است مربوط به امور دنیایی است. اصلاً ملائکه در یک فاز دیگرند. اینکه بگوییم: بنی‌آدم در استفاده از دریا و خشکی و خوردن پاکیزه‌ها بر ملائکه برتری دارند، این اصلاً معنا ندارد، اصلاً ملائکه نیاز به غذا ندارند. بعضی از مفسرین گفتند: این آیه مقید به امور مادی و برتری‌های مادی است. نه مطلقاً یعنی دنبال این نیست که ثابت کند انسان برتری مطلق دارد. پس دیگر بحث از اساس منتفی است. پس با این تفسیر این تفضیل‌ها در موارد ذکر شده قبلی است. یعنی «

» « این یک تفسیر. اما حق این است که بگوییم: اگر واقعاً مراد این بود که ما

در طیبات و تسخیر خشکی و دریا برتری‌شان دادیم باید اینگونه می‌فرمود: «و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَفَضَّلْنَاهُمْ»؛ یعنی ما بنی‌آدم را گرامی داشتیم؛ از طیبات روزیشان دادیم؛ بر دریا و خشکی مسلطشان کردیم و بنابراین بالنتیجه با این کارها برتریشان دادیم. معلوم می‌شد که این برتری مال آنهاست و در این زمینه‌هاست. اما فرمود: « با «واو» آورد لذا می‌شود گفت: این بوی اطلاق می‌دهد. این تفضیل یعنی تفضیل در همه زمینه‌ها. حالا به نظر می‌رسد که نمی‌توانیم قسم بخوریم. ظاهر آیه این است که تفضیل مطلق تفضیل است؛ یعنی چه از جهت معنوی و چه از جهت مادی، چه از جهت عقلی و چه از جهت سیطره بر عالم طبیعت.

آیا انسان برترین موجود است یا نه؟ بین مفسرین اختلاف است. به نظر می‌رسد که هیچ کدام از این حرف‌ها کامل نباشد و هر کدام هم بهره‌ای از صحت را دارد. آن کسی که می‌گوید: انسان مطلقاً برتر است؛ نه کاملاً درست می‌گوید و نه کاملاً اشتباه و آن کسی هم که می‌گوید: برتر نیست نه کاملاً درست می‌گوید و نه اشتباه. به نظر می‌رسد که یک شق سومی وجود داد و آن شق سوم این است، انسان از حیث استعداد رشد و کمال برتر از همه موجودات است حتی از ملائکه. اما از حیث اعمال و افعال و این که این استعداد را بالفعل کند، برتر نیست. چرا؟ نمونه‌هایش اقوام هلاک‌شده، کفار و مشرکان، که معلوم است. من فکر می‌کنم این حرف هم قابل اثبات است و هم محسوس و بالوجدان مورد قبول است و نمونه هم داریم حالا من دلالی را می‌آورم. از جهت استعداد، وقتی می‌گوییم استعداد یعنی آن جنبه‌هایی که به خلقتش برمی‌گردد آن برترین است. استعداد مال ما نیست، خدا به ما داده است. این برمی‌گردد به فعل خدا. کاری که خدا در مورد انسان کرده و استعداد و ویژگی که خدا به انسان داده و توان و ویژگی که خدا در درک معارف به انسان داده و در اوج گرفتن به انسان داده، به هیچ موجودی عطا نکرده است. ما به چه دلیل این حرف را می‌زنیم؟

دلیل اول: برترین موجود حتی از ملائکه برتر در میان انسان‌ها است و آن وجود پیامبرگرامی^(ص) و خاندان مطهر ایشان است و سایر انبیاء عظام که قطعاً از ملائکه برترند. اگر نتوانیم برتری انبیا را اثبات کنیم دیگر برتری پیامبر گرامی اسلام و برتری اهل بیتشان را می‌توانیم اثبات کنیم. این دیگر قابل قبول است. اگر این چنین موجودی وجود دارد که ما معتقدیم پیامبر^(ص) به جبر به آن مقام نرسید و با عبادت و ریاضت و زحمت و اختیار رسید و مافوق بشر هم نبود. یک بشری بود با یک استعداد. پس چون ما در میان انسان‌ها موجودی داریم که بر فرشتگان برتری دارد بلکه اشرف مخلوقات است، معلوم است که این استعدادش را داشته است. هر کس هم اقتدا به آنها کند و فانی در آنها شود به همان درجات می‌رسد، کما اینکه روایت داریم. پس انسان اگر بخواهد استعداد برتر شدن را دارد. استعداد برتری را دارد.

دلیل دوم: برای اینکه ثابت می‌کنیم که استعداد انسان از فرشتگان بالاتر است آیات ۳۰ تا ۳۵ سوره بقره است که می‌فرماید: فرشتگان مؤدبانه اعتراض کردند که خدایا چرا می‌خواهی دوباره در زمین کسی را بگذاری که خونریزی و فساد کند؟! و خدا فرمود: چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و اسماء را به هر دو گروه فرشتگان و آدم آموخت و آدم امتحان پس داد و از عهده برآمد

و فرشتگان از عهده برنیامد. این معنایش چیست؟ وقتی یک درس ریاضی سر کلاس مطرح می‌کنید یک دانش‌آموز یاد می‌گیرد و یکی دیگر یاد نمی‌گیرد، معنایش چیست؟ معنای آن این است که آن دانش‌آموزی که یاد گرفت از حیث استعدادی بالاتر از آن دانش‌آموزی است که یاد نگرفت. این آیه ثابت می‌کند که این استعداد انسان نوعاً از فرشتگان بالاتر بوده است.

دلیل سوم: آیاتی داریم مثل این آیه که می‌فرماید: «^۱؛ که ما انسان را در بهترین صورت و

نظام آفریدیم، «احسن» صفت افعال تفضیل است. وقتی می‌فرماید: انسان را در «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» خلق کردیم یعنی در بهترین شکل، یعنی آنچه که مربوط به خلقت الهی می‌شود در مورد انسان از حیث افاضه استعداد و عقل و درایت و کمال‌پذیری دیگر بهترش وجود ندارد. پس از این یک نتیجه می‌گیریم و آن اینکه انسان از حیث استعداد برترین است؛ از حیث عمل بستگی دارد به این که بشود برترین و یا بدترین این دیگر دستش خودش است، «^۲؛ سپس او را به پایین‌ترین

مرحله بازگرداندیم، پس همان گروه که می‌گوید انسان برترین نیست، نگاه به جنبه عمل کرده و آن گروه که می‌گوید برترین است نگاه به جنبه استعداد کرده است. ما نباید این دو را با هم مخلوط کنیم، باید از یکدیگر تفکیک نماییم.

آیه بعدی می‌فرماید: «...^۳؛ (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم؛

«یوم» متعلق است به یک فعل. همیشه این را بدانید ظرف و جار و مجرور متعلقند به یک عاملی که یا فعل است و یا شبه فعل. شبه فعل هم مثل اسم فاعل و اسم مفعول و صفات. (اقسام صفات) این‌ها شبه فعلند. ظرف یا جار و مجرور همیشه باید متعلق باشد مگر این که جار و مجرور زائد باشد (که موارد آن اندک است). «یوم» به چه متعلق است؟ می‌گویند یک اذکر اینجا مقدر است. «اذکر» یعنی یاد کنی روزی را که و این «یوم» متعلق است به آن «اذکر». یاد کن روزی را که فرا می‌خوانیم هر «اناس» را، («اناس» به معنای دسته‌ای از انسان‌ها یا گروهی از انسان‌ها است) با امام و پیشوایشان. (معلوم می‌شود که روز قیامت انسان‌ها همراه امام خودشان فرا خوانده می‌شوند، هر کس پشت سر امامش است. کما اینکه ائمه باطل هم همراه پیروانشان هستند. قرآن می‌فرماید: «^۴؛ فرعون روز قیامت پیشاپیش قوم خود ایستاده است و آنها را وارد دوزخ

می‌کند. یعنی قوم فرعون هم همراه فرعونند. این یک سنت جاری الهی است). معنای این چیست؟ معنا این است که مسأله امامت یک امر ضروری و یک سنت جاری است و اینقدر مهم است که هر کسی هم در روز قیامت با امام خودش محشور می‌شود. اگر امام بد انتخاب کرد دنبال سر او است. اگر امام خوب انتخاب کرد دنبال سر او است. اگر مسأله امامت یک امر ضروری و لازم و اجتناب‌ناپذیر باشد آیا خدا در این قضیه ساکت می‌ماند؟! آیا خدا کسی را به عنوان امام نصب نمی‌کند؟! به مردم می‌گوید: شما هر کس را خواستید انتخاب کنید؟! مردم علم غیب دارند که چه کسی باطنش سالم است و چه کسی سالم نیست؟! چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغگو است؟! چه کسی منافق است؟! چه کسی صالح است؟! چه کسی طالح است؟! خدا می‌داند. مردم چقدر می‌توانند لیاقت‌های افراد و استعداد‌های آنها را بفهمند. ترازو که ندارند تا میزان دانش و تعهدشان را وزن کنند. تخصصی هم ندارند که بفهمند که اهل دانش است و کی اهل دانش نیست. پس چگونه باید مردم همراه امام خوب شوند؟! اگر مردم نتوانند خودشان با سرمایه‌ای از فهم که دارند، امام شایسته‌ای (که فردا به خاطر او نسوزند) را انتخاب کنند اگر نتوانند و بعد هم روز قیامت به همراه امامشان محشور شوند، کجای این عدالت است؟! به من بگویند: آقا تو بگرد یک امام برای خودت پیدا کن و بدان که فردا روز قیامت با همین امام محشور می‌شوی. خوب من چه می‌دانم که این آقایی که من برای خودم انتخاب کردم اگر دلیل و برهان و حجتی از سوی خدا نباشد من چه طور اعتماد کنم که این صالح است و فردای قیامت مشکل برای من درست نمی‌کند؟! شاید منافق بود. در سوره براءت می‌فرماید:^۵ بعضی از کسانی که اطراف تو هستند این‌ها منافقند. «...»

۱- التین آیه ۴

۲- التین آیه ۵

۳- اسراء آیه ۷۱

۴- هود آیه ۹۸

۵- توبه آیه ۱۰۱

«...؛ تو آنها را نمی‌شناسی،»... «...؛ ما آنها را می‌شناسیم. این‌ها مشرکین که نبودند، این‌ها کسانی بودند که ادعای صحابی بودن می‌کردند. وقتی پیامبر نتواند احوال باطن صحابه خود را بشناسد، آیا افراد عادی می‌توانند بشناسند؟! افراد عادی نمی‌توانند بشناسند بعد رفتند و یک نفر را به جای امام انتخاب کردند روز قیامت توزرد در آمد و گفتند: آقا بدشانس شدی، شناسی که انتخاب کردی پوچ بوده، حالا بیا همراه امام خود عذاب شو! این عدالت است؟! لازم‌ه‌اش چیست؟ ببینید اگر این‌ها را یک کم دقت کنید می‌فهمید. وقتی قرآن می‌فرماید: همه را با امام دعوت می‌کنیم. معنایش این است که خدا امام عادل را نصب می‌کند و اگر کسی دنبال سر امام عادل نرود و به دلائل الهی توجه نکند، سزایش این است که دنبال سر همان امامی برود که با هوی و هوس انتخابش کرده و همراهش برود دوزخ. حالا در آیات بعدی هم به این اشاره می‌رسیم. اینکه هر قومی یک امامی دارد بالضروره. پس در هر عصری هم امام وجود دارد. هیچ عصری بدون امام نیست. کما اینکه در روایات متعدد ائمه اثنی‌عشر که قبلاً خدمتتان عرض کردیم. پیامبر (ص) فرمود: «لایزال الاسلام عزیزاً بائنی عشر ائمه»؛ اسلام مادام به صورت دائم و لاینقطع به واسطه وجود دوازده امام عزیز است. این که آقای ابن‌کثیر برداشت و چند تن از خلفای جور را لیست کرده بین بعضی‌هایشان صد سال و بین بعضی‌هایشان صد و پنجاه سال فاصله انداخته و تکه تکه مرتب مردم امامی ندارند اسلام ذلیل می‌شود و دوباره یکی می‌آید و به زعم او اسلام عزیز می‌شود. دوباره جانشینش آدم فاسقی است، اسمش را از لیست انداخته دوباره یکی دیگر آورده و بعدش هم به زمان خودش که رسیده دوازده تا را کامل کرده است. حواسش نبوده که بعد از خودش هم قرن‌ها می‌آید و اسلام نیاز به امام دارد و این دوازده تا نباید تمام شود. پیامبر (ص) فرمودند: «لایزال الاسلام عزیزاً»؛ اسلام دائماً با دوازده امام عزیز است. این قسمت‌هایی که شما خالی گذاشته‌اید کجاست؟ عزت اسلام در این صد سالی که بین مثلاً علی (ع) و عمر بن عبدالعزیز فاصله انداختی قصه‌اش چه می‌شود؟ بعد از خودت که هشتصد سال گذشته و آن دوازده تا تمام شد تکلیف اسلام چه می‌شود؟! عزت اسلام کجا می‌رود؟! روایات هم این را شهادت می‌دهند. اینقدر وجود امام ضروری است که خداوند می‌فرماید: روز قیامت هم نظام محاکمه گروهی است و گمراهان همراه امامشان هستند. امام‌ها جلو ایستادند هر گروهی هم دنبال سر امام خودشان هستند. این شکلی است. خوب مأموم اقتداکننده به امام در صورتی در امان است که امامش هیچ گناهی نداشته باشد. وقتی می‌فرماید: «...، نمی‌خواهد بگوید جایشان یک جا است ولی حسابشان ربطی به هم

ندارد. خوب این چه نیاز به ذکر دارد؟ معیت در این جا اشتراک در حساب و محاسبه است. یعنی آقای فلانی تو که رفتی دنبال فلان و بازارش را داغ کردی در اعمالش هم شریک هستی. یک باندی می‌آوردند و می‌گویند: این رئیس باند است و این آقا هم همراه این آقا است. یعنی همراه این آقا محاکمه می‌شود در جرم این آقا شریک است. حالا در چه صورت مأموم و اقتداکننده در امان است؟ در صورتی که امامش هیچ گناهی نکرده باشد. به امامی که هیچ گناهی نکرده باشد چه می‌گویند؟ معصوم. یعنی ما اگر یک کمی تیزبین شویم؛ ریزبین شویم و ذره بین بیاندازیم قضیه عصمت از لا به لای این آیات پیداست و الا گرفتار است. چون قرآن در مورد فرعون می‌فرماید: «

می‌کند و آنها را وارد دوزخ می‌کند. این هم سند حرف من که عرض کردم وقتی قرآن می‌گوید: «

...»؛ هر کس را با امامش صدا می‌زنیم، برای محاکمه است؛ شرکت در اعمالش است. نه صرفاً این که بگویند: جایشان یکی است. در ایستادنشان مثلاً می‌ایستند کنار امامشان ولی حسابشان فرق دارد. نه! این در واقع اشاره به شرکت در اعمالشان است. و الا نباید بفرماید فرعون را در جلوی قومش قرار می‌دهیم، قومش دنبال سرش می‌روند در جهنم. پس معلوم می‌شود که هر عمل زشتی که امام شخصی انجام دهد و آن شخص دوباره دنبالش برود، در عملش شریک است و به خاطر اعمال او بخشی از مجازات متوجه پیروان است. حکام ظلم، ائمه جرم پایه‌های قدرتشان چیست؟ تمکین مردم. وقتی مردم در مقابلشان تسلیم می‌شوند و به آنها مالیات می‌پردازند؛ رهبری‌شان را می‌پذیرند و به آنها رأی می‌دهند پایه‌های قدرتشان محکم می‌شود. هر کس در این زمینه کمک کرده است فردا گیر است. می‌گویند: تو امامت فلانی است؛ تو به او رأی دادی؛ تو قدرت به او دادی؛ تو زمینه را برای آمدنش آماده کردی پس تو هم در گناهش شریکی. به همین سادگی؟! این موشک‌های اتمی فقط یک دکمه‌اش را بزنند چند تا شهر ویران می‌شود. خوب به همین سادگی! گاهی وقت‌ها نگاه به کوچکی کار نکنید نگاه به آثار کار کنید. آنهایی که

رفتند در ثقیفه و بیعت کردند، کار به ظاهر کوچکی کردند. بنابراین حق خداست که هر کسی را به همان امامی که برگزیده همراه کند.

ما یک استدلال می‌کنیم. یک قیاس اقتراعی، این قیاس دارای یک کبری است و یک صغری. کبرای قضیه را ثابت کردیم، امام برای امت‌ها ضروری است. گفتیم نظام آفرینش اینگونه است و روز قیامت هم هر کسی با امامش محشور می‌شود. این یک قضیه و این کبری آن است.

صغری، خدا خبر از نصب امامانی در قرآن داده است که ما کسانی را به عنوان امام قرار دادیم در دنیا. من این صغری را بعداً اثبات می‌کنم.

نتیجه: شما فرض کنید این صغری صحیح است. اگر فرض کنید صحیح است نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش این است که امام باید منصوب از سوی خدا باشد؛ زیرا اولاً وجود امام ضروری است و خدا در قرآن خبر می‌دهد که کسانی را به عنوان امام منصوب کرده است. پس معلوم می‌شود که خدا هم امام منصوب می‌کند. پس نتیجه می‌گیریم که نصب امام باید از طرف خدا باشد. پس جمع‌بندی این قیاس منطقی این است:

۱- کبری: امام ضرورت دارد.

۲- صغری: خدا کسانی را به عنوان امام نصب فرموده (به تصریح قرآن).

نتیجه: در هر عصری امام منصوب از سوی خدا وجود دارد.

اثبات صغری: صغری این بود که خدا خبر داده است در قرآن که کسانی را به عنوان امام نصب کرده است. اینکه می‌فرماید: «...»

«! ما همه اشیاء عالم را در وجود امام آشکاری قرار دادیم.» «، یعنی همه دانش‌ها و

همه حقائق. به انسان می‌گویند امام، پیشوا به انسان می‌گویند. به غیر انسان که امام گفته نمی‌شود. البته در یک جای در قرآن به تورات امام گفته شده است به این اعتبار که وسیله هدایت و در جایگاه پیشوایی مردم بوده. ولی عادتاً امام به انسان گفته می‌شود و اینجا هم ظاهراً انسان است. این امام مبین کیست؟ وقتی می‌فرماید: مبین یعنی آشکار. معنایش این است که یک انسانی که مردم به او دسترسی داشته باشند؛ واسطه بین انسان و خدا باشد و مجرای باشد برای انسان‌ها که بتوانند به دانش بیکران الهی و به هدایت خدا و به عنایات الهی برسند. امیرالمؤمنین^(ع) فرمودند: واللّه! من هستم آن امام مبین. (این جری است. این که فرمود من هستم، جری است. انحصار به امیرالمؤمنین^(ع) ندارد). می‌بینید که آیات مطلق است. «...»

«، اطلاق دارد. نه می‌توانیم اختصاص دهید به زمان گذشته (اگر چه فعلش ماضی است اما شما به معنا نگاه کنید)،

نه می‌شود اختصاص داد به زمان آینده و نه می‌شود اختصاص داد به زمان حال نزول قرآن. لذا اگر معنا مطلق باشد (که ظاهر آیه همین است) یعنی در هر زمانی یک امامی وجود دارد که تمام حقائق عالم در وجود اوست. پس خدا امام نصب می‌کند.

دلیل دوم: خدا در مورد صلحای قوم بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «

«! ما بعضی از این‌ها را که صالح بودند چون صبر کردند؛ چون در مقابل ناملايمات به خاطر خدا صبوری کردند و بر

توحیدشان و دینشان پافشاری کردند به مقام امامت رساندیم، و به عنوان امام قرارشان دادیم. پس معلوم است که خدا امام نصب می‌کند. این دو را بگذاریم کنار هم؛ ۱- انسان به امام نیازمند است، وجود امام ضروری است. ۲- خدا هم امام نصب می‌کند، پس معلوم است که امام باید منصوب از طرف خدا باشد. حرفی که ما می‌زنیم. مگر شیعه حرفی غیر از این می‌زند؟ آنها می‌گویند: ما خودمان انتخاب می‌کنیم. می‌گوییم: اولاً شما معیارهایتان متفاوت است. بسیاری از معیارهای شما برای انتخاب امام اشتباه و غلط است. یک معیارش این است که چون این از قبيله من است. کجا این معیار درستی است؟! یکی می‌گوید: چون این رفیق من است. یکی می‌گوید: خجالت می‌کشم، گفتند بیعت کن بیعت نکنم خجالت می‌کشم. یکی از ترس شمشیر بیعت

می‌کند. این معیارها همه‌اش غلط است. این‌هاست معیار انتخاب امام عادل؟! آیا از این معیارها امام عادل بیرون می‌آید؟! مگر در ثقیفه دعوا همین طوری نبود؟ مگر همین‌ها مطرح نبود؟ این‌ها را که خودشان نوشتند ما نگفتیم. خودشان در سیره‌ها نوشتند. مگر انصار نمی‌گفتند امام باید از انصار باشد؟! اگر کسی دنبال حق و عدالت باشد برایش انصار و مهاجر مطرح است؟! مگر دعوا سر انصار و مهاجر نبود؟! وانگهی من گیرم کسی هم دنبال حق و حقیقت باشد خوب چه طوری بفهمد کدام بهتر است؟ من ترازو دارم؟! قیمت افراد را بلام بسنجم؟! راهی به باطن افراد دارم؟! علام‌الغیوم؟! استعدادهای کسی را می‌شناسم؟! اصلاً امکان ندارد. یعنی اگر کسی ادعا کند که ما با رأی مردم می‌توانیم بفهمیم که چه کسی برای امامت شایسته‌ترین است به صرف رأی مردم به عنوان امامی که می‌خواهد امت اسلام را رهبری کند این یک چیز غلطی است. بنابراین ما می‌گوییم: امام باید منصوب از طرف خدا باشد.

بعد می‌فرماید: «...». «...!» هر کس کتابش به دست راستش داده شود. یمین به دست راست می‌گویند. به سوگند هم می‌گویند مراد این جا دست راست است. هر کس کتاب او به دست راستش داده شود، (یعنی با امام برحق باشد). از این یک چیزی فهیده می‌شود یعنی آنهایی که با امام مورد رضایت خدا همراه باشند کتاب را می‌دهند به دست راستشان و آنی که با امامی بیاید که مورد رضای خدا نیست کتابش را می‌دهند به دست چپ ولو اینکه عابد زمانه هم باشد. من اینقدر نماز خواندم و روزه گرفتم! می‌گویند: تو همین که پشت سر فلانی رفتی همه اعمال باطل شده است. روایت هم همین را می‌گوید. ببینید! تفریع می‌کند. این فاء فای فرع است؛ تفریع است. می‌فرماید: «...». «...» بنابراین از اینجا فهیده می‌شود که کسانی که با امام عادل نبودند، با امام مورد رضای خدا نبودند، اینها نامه‌شان به دست راستشان داده نمی‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال: علامت ماه بسته یا باز مساجد اهل سنت به چه معناست؟

جواب: این جهت قبله را نشان می‌دهد. دقت کنید درست به طرف قبله است یعنی ته ماه، برآمدگی‌ها درست به جهت قبله است. (بحث وضو، چون ارتباط به بحث ما ندارد من فقط یک کتاب به شما معرفی می‌کنم کتاب تشیع در تسنن نوشته حضرت آیت‌الله سیدمحمدرضا مدرسی، در آنجا کامل بحث کرده‌اند و منابع و مصادر را هم گفته‌اند می‌توانید مراجعه کنید و مطالعه بفرمایید).

پس در این آیه می‌فرماید که هر کس کتابش به دست راستش باشد، اهل نجات است. از قرینه‌های این آیه و آیات دیگر می‌فهمیم که آنهایی که با امام عادل همراه بودند که خدا از آن امام راضی است و خدا او را منصوب کرده است به این افراد کتابشان را به دست راست می‌دهیم. بقیه چه؟ از آیات دیگر می‌فهمیم که کتابشان را به دست چپ می‌دهند. کتاب که به دست چپ دادند چیست؟ یعنی اینها اهل دوزخ هستند. این هم در آیات قرآن است. از اینجا یک اشاره سربسته‌ای است که هر کس به همراه امام عادل که منصوب از طرف خداست اهل سعادت است و آلا اهل شقاوت است. بعد می‌فرماید: «...».

«...!» آنها کتاب خودشان (یعنی نامه اعمالشان) را می‌خوانند. اولاً کتاب چیست؟ نظرات مختلف است. شاید یک کتابی دارای اوراق و برگه‌هایی باشد و نوشته‌هایی داشته باشد، ظاهرش این است. ولی بعضی از مفسران گفته‌اند که کتاب نیست. یک چیزی است که اولاً نماینگر تمام بلکه تجسم اعمال انسان در طول عمر انسان است. دوم اینکه برای همه قابل فهم و خواندن است، یعنی در آنجا بی‌سواد و باسواد می‌توانند آن کتاب را بخوانند و سوم اینکه قابل انکار نیست. یک وقت یک چیزی می‌نویسند به شخص می‌گویند که این چیزها مربوط به حساب سال شماست. می‌گوید: نه آقا من این مخارج را نداشته‌ام. اگر امضا و اثر انگشتی از او زیر آن نباشد به راحتی انکار می‌کند. اما این کتاب آنچه که هست قابل انکار نیست. اینکه همه می‌توانند بخوانند

اینجا می‌فرماید: «...» «...»، در آیات قبل در همین سوره فرمود: «...!»
و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم. بعد می‌فرماید: «...»^۲؛ کتابت را بخوان. «...»

«کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی. از این خطاب معلوم می‌شود که این کتاب را همه می‌توانند بخوانند چه بدکاران چه نیکوکاران.»
«باز یک کلمات سربسته‌ای است که در بطن آن خیلی چیزهاست. خواندن این کتاب یک ویژگی بسیار مهم دارد که خدا این را نقل کرده است. قرآن هیچ چیز زیادی نمی‌گوید. یک کلمه یا یک حرف زیادی در قرآن نیست. گاهی نمی‌فهمیم. کتابشان را می‌خوانند این یعنی چه؟ نقل این چه وجهی دارد؟ این خواندن کتاب یکی از بالاترین عزت‌های روز قیامت است. شما چند سال در دوره دانشگاه زحمت بکشید، دوره پیش دانشگاهی تلاش کنید و بعد از زحمات بسیار شبها بیدار بمانید، درس بخوانید بعد یک وقت خبر بیاورید که شما در کل کشور رتبه اول را آوردید. بعد کارنامه شما را بدهند ببینید که معدل بالاترین است و رتبه اول در آن نوشته‌اند. چه حالی به شما دست می‌دهد؟ قرآن کریم می‌فرماید: «...»^۳؛ آن کسی که کتابش را به دست راستش می‌دهند به جماعت محشر

فریاد می‌زند: «...» «اسم فعل امر است؛ یعنی ای مردم بیایید نامه من را بخوانید.»^۴ «من می‌دانستم که روز قیامتی است. خدا رحمت کند مرحوم شهید مطهری، ایشان تعبیر می‌کنند که از شدت خوشحالی و اشتیاق فریاد می‌زند. به قول ما احساساتی می‌شود هیجانی می‌شود. با هیجان فریاد می‌زند که بیایید کتاب من را بخوانید ببینید که من چه کردم! امروز نتیجه اعمال و رنجها و زحمتهایم را دارم می‌بینم. پس»
«یک خواندن عادی نیست یک خواندن استثنایی و عجیب است. گویی که خدا از این خواندن به اهمیت یاد کرده است.

بعد می‌فرماید: «...»^۵ «...» «اشاره به این دنیا است. یعنی هر کس در این دنیا کور باشد در آخرت هم کور است. «اعمی» از کلمه «عمی» است؛ یعنی کور دل نه کور چشم. شما خیلی راحت از قرینه خارجی می‌توانید بفهمید که مراد از اعمی کور چشم نیست کور دل است. چرا؟ چون اگر اینگونه معنا کنیم که هر کس چشمش کور باشد در آخرت هم کور و گمراه است، این ظلم است حالا که چشمش در دنیا ندید چرا در آخرت عذابش می‌کنید؟ پس معلوم است که مراد کور دل و کور باطن است. هر کس در اینجا چشم دلش کور باشد در آنجا چشم سرش کور است وقتی در آنجا محسوس شد چشمش دیگر هیچ چیز را نمی‌بیند و کور محسوس می‌شود. قرآن می‌فرماید: «...»

«...»^۶؛ روز قیامت ما این گمراهان را بر چهره و بر صورت محسوس می‌کنیم در حالی که

کردند و گنگند و کور. نه زبانی برای گفتن دارند نه گوش شنیدن نه چشم دیدن. یک عده اینگونه هستند. اگر شخصی با چشم بسته در یک صحنه هول‌انگیز وحشتناک قرار بگیرد خیلی ترس‌آورتر است از شخصی که چشمش بیناست. مثلاً اینجا فتنه‌ای شود و عده‌ای به جان هم بیافتند، تیراندازی و کشتن، یکی هم بداند که دشمن دارد و دشمنهایش مسلح هستند در معرض دید هم هست نه پناهگاهی پیدا می‌کند که فرار کند نه راه فرار می‌بیند و نه کسی هست که دستش را بگیرد. هر کسی به فکر خود است. این وحشتناک‌تر است از فردی است که حداقل چشم را دارد. شخصی را می‌خواهند به طرف عذاب ببرند چشم هم ندارد که ببیند این مقداری وحشت را بیشتر می‌کند. نمی‌داند که الان چه بلایی دارند به سرش می‌آورند. نکته دومی که از این آیه

۱- اسراء آیه ۱۳

۲- اسراء آیه ۱۴

۳- الحاقه آیه ۱۹

۴- الحاقه آیه ۲۰

۵- اسراء آیه ۷۲. «اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است!»

۶- اسراء آیه ۹۷

نتیجه می‌گیریم این است که نمی‌توانیم بگوییم که ظواهر قرآن مطلقاً حجت هستند. این را هم در اولین جلسه گفتیم. چرا نمی‌توانیم بگوییم؟ چون اگر بگوییم که ظواهر مطلقاً حجت هستند طبق ظاهر این آیه هر کس در این دنیا چشم نداشته باشد در آخرت هم کور و گمراه می‌باشد. در حالی که آیه اصلاً در مقام بیان این نیست. من داستان مرحوم شهید حکیم با بن‌باز مفتی عربستان را گفتم که او ادعا کرده بود که همه ظواهر قرآن حجت است و من معتقدم که حجت است مرحوم شهید حکیم همین آیه را فرموده بودند و گفته بودند که تو هم طبق این آیه در روز قیامت کورتر و گمراه‌تر محسور می‌شوی (چون بن‌باز کور بوده). ظاهر این آیه این است که هر کسی که چشم نداشته باشد در آنجا هم کور و گمراه محسور می‌شود. او هم ساکت شده و دیگر حرف نزده بود. نمی‌توان گفت که هر چه در قرآن آمده است به ظاهر حجت است. مثل آن آیاتی که به ظاهر برای خدا اعضا و جوارح قرار می‌دهد و بحث از این آیات در ترم اول گذشت. بهر تقدیر در آیات مورد بحث از قرینه‌های آیات قبل فهمیده می‌شود که یعنی با امام عادل همراه نبودن. آن کسی که با امام عادل همراه است کتابش را به دست راستش می‌دهند و اهل سعادت است و آن کسی که با امام عادل و منسوب از طرف خدا نباشد کتابش را به دست چپ می‌دهند، کور و گمراه است. چون در این دنیا حقی را که دید زیر پا گذاشت چشم دلش را کور کرد آخرت هم کور محسور می‌شود.

آیه بعدی می‌فرماید: ^۱ «...؛ نزدیک بود که اینها تو را از آنچه که به تو وحی

کردیم، گمراه کنند. «کادوا» از افعال مقاربه است و از لحاظ حکم اعرابی حکم کان و اخوات کان را دارد. یعنی باعث رفع اسم و نصب خبر است. «...» یعنی نزدیک بود. نزدیک بود مشرکین با یک ظرافت خاص بیایند

و تو پیغمبر را از آن مجرای وحی الهی و مسیری را که خدا برایت تعیین کرده بود منحرف کنند. خوب دقت کنید (می‌فرماید نزدیک بود). «...» «...؛ برای اینکه حرفی غیر از آن چیزی را که ما گفتیم بگویی، «...»

اگر تو این کار را می‌کردی حتماً تو را به عنوان دوست صمیمی انتخاب می‌کردند. گمراهان موقعی با آدم صمیمی می‌شوند که در انحراف و گمراهی با آنها شریک شوی. اگر حرف حق زدی با تو دشمن می‌شوند. «...» و در این هنگام

تو را دوست می‌گرفتند. ظاهر آیه موجب این توهم است که پیامبر نزدیک بود که به خاطر فتنه‌انگیز کفار یک حرفی و یا چیزی را به خدا نسبت بدهد که خدا نگفته است یک حرفی بزند که خدا نخواست است یعنی از عصمت بیرون برود. اما توضیح آیه بعد این توهم را دفع می‌کند.

می‌فرماید: ^۲ «اگر نبود که ما تو را تثبیت کرده بودیم نزدیک بود که به

اینها اندکی تمایل کنی. پس معلوم است که مسئله تثبیت الهی در کار است؛ یعنی ما به تو یک منزلت و ویژگی دادیم که نمی‌گذارد تو منحرف شوی که به آن عصمت می‌گوییم. یعنی اگر عصمت الهی نبود تو حتماً به اینها میل می‌کردی؛ نزدیک بود که به اینها میل کنی، پس معنی آیه این می‌شود که اگر تو میل نکردی منت خدا بود و عصمت الهی و این از تو نبود از خدا بود. کسی نمی‌تواند بگوید که این آیه دلالت بر این دارد که امکان دارد که پیغمبر هم یک چیزی بر خدا ببندد. اصلاً نمی‌شود این نتیجه را از آیه گرفت. چون آیه بعدی نمی‌گذارد که این حرف بیان شود. عده‌ای آمده‌اند و افسانه‌گران را درست کرده‌اند. از خرافات اسرائیلیات رد شده از طرف محققان و علمای اسلام است. گفته‌اند زمانی که پیغمبر در مکه بودند و داشتند سوره نجم را در خانه خدا می‌خواندند به این آیه رسیدند ^۳ «...» بعد شیطان (اعوذ بالله) در رأی

مداخله کرد و گفت: «الغرائیق العلی...» (اعوذ بالله) پیامبر این آیات شیطانی را خواند که این آیات مدح بتان بود. بت‌پرستان که شنیدند به دور پیامبر ریختند و دست دادند، اظهار محبت کردند و پیامبر هم آنها را تحویل گرفت. (منتها از آنجا که دروغگو کم‌حافظه است، آقای دروغ‌پرداز اینگونه ادامه داده که) بالاخره با هم آشتی کردند. کدورتها تمام شد و روابط حسنه شد خبر به

۱- اسراء آیه ۷۳

۲- اسراء آیه ۷۴

۳- نجم آیات ۱۹ و ۲۰

حبشه رسید و مسلمانها از حبشه برگشتند با بت پرستان در کنار هم در صلح و صفا زندگی می کردند، (حالا بنگرید در این مدت هفت هشت ساعت، مسلمانان با چه وسیله ای به این سرعت به مکه رسیدند. الحمدلله دشمنان ما احمق هستند!) شب جبرئیل آمد گفت که آیات را بخوان ببینم. پیغمبر هم شروع کرد به خواندن، همین که به این کلمات رسید جبرئیل نهیب زد. گفت: بس کن، این چه حرفهایی است که می زنی؟ کجا کلمات خداست؟ پیامبر فهمید که شیطان مداخله کرده است ناراحت شد و از جان خودش سیر شد تا این که آیات نازل شد. جالب توجه این است که آیه بعد از این آیه که به آن استناد کرده اند خودش دال بر عصمت است. چون گفته «: آیه ای که این دروغ پرداز دست آویز قرار داده تا افسانه را اثبات کند اتفاقاً دارد عصمت را اثبات می کند. ما تو را تثبیت کردیم نمی گذاریم که بلغزی. یعنی معصومی از تثبیت الهی برخوردار هستی. بعد این افسانه سازان آمده اند گفته اند که آیه سوره حج که می فرماید: «

...»؛^۱ هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می کرد، شیطان القائاتی در آن می کرد.

...»؛ «خدا القای شیطان را نسخ می کند. ...»؛ «آیاتش را محکم می کند،

...»؛ «و خداوند علیم و حکیم است. آمدند گفتند که این هم در مورد همین افسانه نازل شده است. هر چه را

که دیدند که در قرآن است و می شود از آن سوء استفاده کرد آمدند پیدا کردند و به این افسانه چسباندند. من عرض کردم که دروغ است و اولاً مراد این آیه این است که پیغمبران آرزوی گسترش توحید و نفی شرک داشتند که شیطان بر سر راه آنها درآمد. جلوی آرزوی ایشان ایستاد. منظور آیه این است. ولی اراده خدا این بود که رسولان الهی به آرزوی ایشان که ابلاغ رسالت الهی و ابلاغ پیام توحید بود رسیدند و شیطان هم نتوانست مزاحم آنها شود. حداقل نتوانست مزاحم وظیفه تبلیغ و ابلاغ شود و خدا آیات خودش را غلبه داد. اصلاً ربطی به این قضیه ندارد مضاف به این که خیلی از محققین گفته اند سوره حج مدنی است و در مکه نازل نشده است و این آیه در سوره حج است در حالی که افسانه غرانیق طبق ادعا در مکه واقع شده. اینکه آیا شیطان می تواند در وحی الهی مداخله کند یا نه؟ قرآن جواب خیلی ساده و محکمی داده است. فرموده است: «

«: شیاطین این قرآن را نازل نکردند. چرا؟»؛ «و برای آنها سزاوار نیست؛ و قدرت

ندارند. اصلاً شأن شیطان این نیست. آیا شأن شیطان این است که امر کند که نماز بخوان، روزه بگیر، قتل نفس نکن، مرتکب فحشا نشو، دروغ نگو، عهدشکنی نکن، آیا شیطان به اینها دعوت می کند؟ قرآن دعوتش اینهاست، در حالیکه اصلاً شأن شیطان این درخواستها نیست. «: شیطان نمی تواند که بر اراده ی خدا غلبه کند. خدا چه خدایی است که اراده کرده

وحی را سالم به دست پیغمبر بفرستد ولی قدرت نداشته باشد که حوزه وحی را تأمین کند. « و آیات در قرآن

فراوان است. «لایاتیه الباطن من بین یدیه و من خلقه...»؛ در این قرآن باطل از هیچ طرف نمی تواند وارد شود. کتابی است که خدای غالب فرستاده است. هیچ کس حریف خدا نیست. شیطان ذلیل و رانده شده نمی تواند بر اراده ی خدا غلبه کند و در حوزه وحی دخالت کند. در واقع کسی که این حرفها را بپذیرد، قبل از اینکه به نبوت طعنه بزند به توحید طعنه زده است. به قدرت خدا اعتراض کرده و تردید در قدرت مطلق خدا نموده و خدا را مغلوب اراده شیطان فرض کرده است و این حرف باطلی است. یعنی اگر کسی گفت که من موحدم باید این حرفها را رد کند. این افسانه از اسرائیلیات است و هیچ کس از بزرگان و مفسران بنام اسلام زیر بار این حرفها نرفته است، مگر قلیلی از غیر محققین فاقد دقت و عمق. تعارض این روایت دروغین با قرآن در اشد ظهور است. اصلاً این آیات ربطی به این قضیه ندارد بلکه همین آیه که مدعی بر روی آن انگشت گذاشته تا دروغ خود را پر و پا دهد از بهترین آیات برای اثبات عصمت پیامبر است.

و صَلَّى اللهُ عَلَيَّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبَشِّرِ الصَّالِحِينَ

۱- حج آیه ۵۹

۲- شعراء آیه ۲۱۰

۳- شعراء آیه ۲۱۱

خلاصه مطالب: (جلسه ششم)

تفسیر تریبی و آموزشی روش آن

« (اسراء آیه ۶۱) »

»

وجه ارتباط جریان ابلیس با سیاق:

۱- وجود استکبار در ابلیس و کُفر او، ۲- علیرغم دیدن آیات و عالم غیب تکذیب کرد، ۳- هر دو مورد ۱ و ۲ با هم، ۴- ممکن است در جهت هدف آیه (نهی از علو) باشد. (به قرینه فراز بعد ← ازایتک هذا الذی ...) ← مانع ایمان ندیدن معجزه نیست استکبار است

« (اسراء آیه ۶۲) »

»

« ← تو به من خبر ده (ارایت = خبری). حسادت: حسادت از ثمرات استکبار. - عبادات ابلیس فاسد بوده ← زیرا بجای تواضع و رضا در او تکبر و حسد ایجاد کرده است. «احتناک» = ریسمان به گردن کردن / از ریشه در آوردن.

«... (اسراء آیه ۶۳) »

- چرا او را فوراً عذاب نفرمود؟ چرا رها شد؟ - چرا اجازه داد به جان بنی آدم بیفتد؟! - اگر شیطان نبود چه می شد؟ - آیا شیطان تنها باعث بدبختی است؟

« (اسراء آیه ۶۳) »

»

- فکر کرد با این کارش مشکل برای خدا درست می کند (عبادتش بدون معرفت بوده). - پاسخ دندان شکن خدا به تهدید او - جزاء جهنم موفور است ← هر چه هم بدی کنند جهنم کافی است

«... (اسراء آیه ۶۴) »

»

«استفزاز» = بر پا دادن با خفت. «اجلب علیهم» = بتازان بر ایشان. «خیل» = سواران. «رَجُل» = پیادگان لشکر.

«...»

»

- امر به معنای تهید است نه طلب فعل.

- باز گذاشتن دست شیطان با توجه به عدل و رحمت الهی چه توجیهی دارد؟

ج: شیطان بیش از نصیب خود را بر نمیدارد مثل آهن ربا و جمع کردن آهنها در میان خرده های طلا.

شرکت در مال و فرزند یعنی چه؟

اقوال مختلف نقل شده؛ به طور کلی هر مال و فرزندی که شیطان از آن بهره مند شود (از مجرای تربیت غلط و تحصیل غلط مال و صرف غلط مال).

«

»

← گاهی به طریق خطور فکر - گاهی با زبان پیروان شیطان ← نتیجه وعده امید و آرزوی واهی ← وعده پوچ و نشدنی.

چرا؟ مثلاً ظلم نهایتش عزت نیست اما شیطان وعده عزت با ظلم و منکر می دهد و ...

«... (اسراء آیه ۶۵) »

»

« (حجر آیه ۱۰۰) »

- «عبادی» اعم از مخلصین (ماسوای غاوین). به این دلیل: «

۱۰۰)» ← ادعای شیطان ← همه را جز مخلصین گمراه می کنم. سخن خدا ← کمتر از مخلصان (متوکلان) را هم نمی توان گمراه کنی.

« (نحل آیه ۹۹). »

دلیل دیگر: «

« (نحل آیه ۱۰۰) »

پس معلوم شد مراد از ضعف کید شیطان چیست و تا چه حد است ← جواب اشکال سابق ← شیطان فقط نصیب خود را می برد (مثل آتش زدن بنزین ممزوج با آب)

* «...»

اشاره به حمایت خدا از بندگان توکل کننده. «عبادی» ← تشریف ← هر کس بخدا توکل کند بنده خاص خداست! روایت: سخن رسول خدا در مورد تحریم بهشت بر فحاش و بی‌حیا که ... ← یا خود شیطان است یا شریک او

* « (اسراء آیه ۶۶) »

- «بُرجی» = میراند - ذکر لطف خدا ← برای نرم کردن مشرکین (همینطور آیه بعدی)
- یادآوری کشتی و دریا ← کثرت منافع/ یادآوری لحظه اضطرار و بیداری فطرت توحیدی

* « (اسراء آیه ۶۷) »

نکته‌ها:

- ۱- یادآوری بیداری فطرت الهی.
- ۲- یادآوری نومیدی از اجابت بتان و الهه.
- ۳- حتی مشرک هم اگر با قطع امید از غیر خدا بخواند جواب می‌گیرد.
- ۴- عامل گناه باعث می‌شود که گناهکار فقط در لحظه قطع امید بخدا بندد.
- ۵- هیچ کس نباید از خدا نا امید باشد.

کلمات:

جزء ۱۳۰ سوره مبارکه نبا	عَمَّ: (عن + ما) از چه چیز؟	يَسْأَلُونَ: پرسش می‌کند
التَّبَا: خبر، خبر مهم	مِهَادًا: محل آرامش	أوتادًا: میخها (م: وند)
سُبَاتًا: مایه آرامش	شِدَادًا: استوار و محکم	سِرَاج: چراغ
وَهَاجًا: درخشان، نور و حرارت آتش	المُعْصِرَات: فشار (اشاره به ابرها)	تَجَاجًا: آب فراوان و ریزان
أَلْفَافًا: بهم پیچیده، (درختان)	مِيقَات: وعده‌گاه	مَآب: محل بازگشت، منزلگاه
سَرَاب: به هر چیزی که ظاهری دارد اما حقیقتی در آن نیست گویند، آب نما	أَحْقَاب: (م: حقب) مدت نامعلومی از زمان، دوره، سالیان دراز	غَسَاقًا: چرک و خونی که از زخم جاری می‌شود
لَابِثِينَ: درنگ کنندگان	وَفَاق: مطابق، موافق	فَلَن نُّزِيدَكُم: پس هرگز نیفزاییم
مَفَازًا: رستگاری	كَوَاعِب: (م: کاعب) دوشیزگان نوجوان	أُتْرَابًا: هم سن و سال
كَأْسًا: جامی (مملو از نوشیدنی)	دِهَاقًا: لبریز	خَطَابًا: گفتگو
يَقُومُ: می‌ایستند	صَوَاب: سخن راست و درست	تُرَابًا: خاک
سوره مبارکه النازعات	التَّازِعَات: فرشتگانی که جان کافران را می‌گیرند، بر می‌کنند	التَّأَشِطَات: فرشتگانی که جان مؤمنان را با نشاط می‌گیرند
عَرَفًا: با نهایت قدرت	السَّابِحَات: شناکان با سرعت، حرکت کنندگان با سرعت	المُدْبِرَات: کار پردازان (فرشتگان)
تَرَجَفًا: بلرزد (لرزه‌های شدید)	الرَّادِفَه: شخص یا چیزی که دنبال دیگری قرار می‌گیرد (صیحه، صور دوم)	راجِفَةً: مضطرب، هراسان، اشاره به صیحه نخستین (نفخ، صور اول)
تَتَّبَعَهَا: از پی آن درآید	مَرْدُودُونَ: بازگردانندگان	الحَافِرَه: گور
واجِفَه: هراسان	عِظَام: استخوانها (م: عظم)	نَخْرَه: پوشیده
كِرَّةً: بازگشتی	خَاسِرَةً: زیان بار	زَجْرَةً: خروشی
نَادِيَةً: او را صدا زد	الوَاد: سرزمین، دره	نَكَال: کیفر، عقوبت
سَمَكًا: سقف	أَعْطَشَ: تاریک ساخت	دَحِيهَا: گسترانیدش
أَرْسِيهَا: محکم گردانیدش	الهُوَى: هوای نفس و هوس	أَيَانَ: کی، چه وقت
طُوبَى: سرزمین مقدسی بین مدین و مصر در شام	الطَّامَّة: در اصل به معنی پر کردن و به حوادث سخت گفته می‌شود	مُرْسِيهَا: واقع خواهد شد

فیم: چه کار، در چیستی	لَمْ يَلْبَثُوا: درنگ نکردند	عَشِيَّةً: شب
سوره مبارکه عبس	عَبَسَ: چهره در هم کشید	الْأَعْمَى: نابینا
تَصَدَّى: توجه می کنی	تَلَهَّى: غافل می شوی	سَفَرَةً: سفیران، کسانی که رفت و آمد دارند تا مشکلات را حل کنند
أَمَاتَهُ: او را میراند	فَأَقْبَرَه: سپس او را در قبر پنهان نمود	أَنْشَرَهُ: او را زنده می کند
لَمَّا يَفْضُ: اطاعت نکرده است	صَبَبْنَا: ما ریختیم	أَنْبَتْنَا: رویاندیم
عَنْبُ: انگور	قَضْبُ: خرما	حَدَائِقُ (م: حدیقه): باغچه ها
أَبُ: چراگاه، چمن	مَتَاعُ: هر چیزی که انسان از آن متمتع و بهره مند می شود	الصَّاحِخُ: فریاد گوش خراش
يَفِرُّ: فرار می کند	شَأْنُ: کار	مُسْفِرَهُ: باز و خندان
ضاحِكَةً: خندان	مُسْتَبْشِرُهُ: شادمان	غَبْرَةَ: غبار آلود
قَتْرَةً: دود تاریکی، تیرگی	تَرْهَقُ: فرا گرفته است	الْفَجْرَةَ: افراد فاسدالعمل
كَفَرَهُ: افراد فاسدالعقیده	سوره مبارکه التکویر	تَكْوِيرُ: پچیدن و جمع و جور کردن
انْكَدَرَتْ: بی فروغ شوند	سَيَّرَتْ: به حرکت درآید	العِشَارُ (م: عشراء): شتر ماده باردار (با ارزش ترین اموال عرب در آن زمان)
عَطَّلَتْ: رها کردن بدون سرپرست، بدست فراموشی سپرده شده	الْوَحْشُ: حیوانات وحشی	حُسْرَتٌ: جمع شوند
سَجَّرَتْ: برافروخته شوند	زُوجَتْ: کنار هم قرار گیرند	المَوءَدَةُ: دختران زنده به گور
الصُّحُفُ (م: صحیفه): نامه اعمال، هر چیزی گسترده	نُشِرَتْ: گشوده شود	كُشِطَتْ: برداشتن پرده از روی چیزی